

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۲۵	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۹/ ۳
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	تکمله شرایط ولایت تفویض			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث ما در شرایطی بود که برای ولایت تفویض در روایات به آن اشاره شده که علاوه بر آن سه شرط اصلی که علم و عدل و کفایت است، شروط دیگری هم در روایات آمده است که تاکنون به شش شرط از این شرایط اشاره کردیم؛ تجربه، حیا، ریشه خانوادگی صالح، حلم، مردم داری و دلسوزی برای مردم و شرط ششم رفق و آسان گیری بر مردم بود. و کسی که والی و فرماندار می شود باید تا آنجا که می شود با مردم آسان بگیرد و این بدان معناست که در وضع قوانین و اجرای آن، خشکی و سخت گیری را باید کنار گذاشت و همچنین شخصیت والی نباید متمایل به سخت گیری باشد بلکه صاحب ولایت باید شخصیت دارای نرمش و انعطاف باشد. و والی علاوه بر اینکه قانون را رعایت و اجرا می کند باید طوری عمل کند که خود اعمال قانون موجب ضرر سختی بر شخص نشود. مثال روشنش همین تخریب خانه خانمی که اخیراً صورت گرفته؛ حال فرضاً یک خانواده ای تخلف کرده و آلودگی ساخته اند و در آن زندگی می کنند؛ خب اینکه قانون این است که باید تخریب شود درست اما این کار باید به چه شکلی انجام بگیرد؟ نرمش در انجام این کار است؛ مثلاً به او مهلت داده شود و برای او جایی فراهم شود یا کمکی به آنها شود تا قانون به شکلی اجرا نشود که منشأ یک فاجعه یا آسیبی به یک انسان محتاج و کسی که از روی اضطرار کاری را انجام داده نشود. این مورد مثال خوبی است که جای نرمش بوده است لذا آن کسی که چنین تصمیمی گرفته، با این نحو از تصمیم گیری قطعاً صلاحیت و شایستگی خود را از دست می دهد بنابر این شرط و دیگر صلاحیت مدیریت ندارد زیرا مدیر کسی است که در عین آنکه قانون را اجرا می کند و سعی می کند مصالح عامه را رعایت و تأمین می کند، اما نباید به گونه ای عمل کند که منجر به آسیب های چینی شود.

باید توجه شود اینکه کسی در اجرای قانون کوتاه نیاید غیر از این است که موقع اعمال قانون طوری اعمال کند که آسیب برساند و چوبی که می خواهد صاف کند را بشکند؛ بلکه باید با نرمش و حوصله آن چوب را

آرام آرام صاف کرد؛ لذا منظور از نرمش کوتاه آمدن از قانون نیست. تساحل و تسامح در نحوه اجرای قانون است نه اینکه از اجرای قانون عقب نشینی کنند.

ما تجربه بسیار عظیمی در خوزستان داریم به عنوان نمونه در اول انقلاب یکی از مشکلاتی که داشتیم اینکه کشاورزان بدون زمین بودند و زمین داران غیر کشاورزان بودند و زمین های بزرگ در اختیار افرادی بود که کشاورز نبودند و کشاورزان زیر دست این افراد کار می کردند و اینها به کشاورزان ظلم می کردند؛ که قانونی تصویب شد به عنوان هیئت هفت نفره که ما هم در آن زمان قاضی بودیم که به ما مأموریت اجرای این قانون واگذار شد که بنا شد که این زمین ها به کشاورزان تحویل داده شود و مقداری هم به خود صاحب زمین داده شود؛ ما در خوزستان جلسات زیادی هم با کشاورزان و هم با صاحبان زمین ها گرفتیم و این قانون را در خوزستان با مصالحه اجرا کردیم و این یکی از دست آوردهای بزرگ انقلاب است که کمتر صحبت از آن شده است که در خوزستان که از همه جای کشور مشکلش سخت تر بود _ به دلیل اینکه زمین آنجا ارزشمند بود، زیرا زمین ذرع خیز است زیرا شش رودخانه زمین خوزستان را آبیاری می کند _ این مشکل را ما کاملاً با رضایت همه اطراف پیاده کردیم به گونه ای که هم مالکین راضی بودند و هم کشاورزان. ما با مالکین صحبت کردیم و گفتیم شما مگر نمی خواهید زمین دست شما باشد؟ ما بیشتر به شما می دهیم _ چون در قانون این اختیار را داشتیم که اگر کار با مصالحه حل می شود مصالحه انجام شود _ و شما که کشاورز نیستید و آخر کار این کشاورزان هستند که باید بر روی زمین شما کار کنند، اگر با صلح و سازش کنید نفع بیشتر به شما می رسد یا اینکه همیشه درگیری داشته باشید؟ خلاصه تمام آنها قانع شدند. و همین کار را در دزفول نسبت به اراضی شهری انجام دادیم. خلاصه اینکه می شود هم قانون را اجرا کرد هم با نرمش قانون را اجرا کند و این دو قابل جمع است.

تسامح و تساهل که گفته می شود اگر به معنای تسامح در اجرای خود قانون باشد، غلط است و آنکه در روایات داریم «بعثت بالشريعة سمحة السهلة» یعنی خود شریعت آسان است و احکام سختی نیست؛ نه اینکه شما تسامح کنید که از شریعت دست بردارید؛ این غیر از تسامح به معنای سعه صدر در اجرای قانون است. در برابر ظالم و قوی نباید کوتاه آمد و حق مردم را باید از ظالم ستاند و نباید با ملایمت برخورد کرد؛ اما اگر ضعیف کاری کرد که قانون باید در حق او اجرا شود، جا دارد که با نرمش با او برخورد شود.

در این رابطه روایت کافی و حدیث عوالی اللئالی را مطرح کردیم؛ روایت دیگری که در همین راستا وجود دارد روایتی است که مرحوم مجلسی در جلد ۷۵ [چاپ ایران] از کتاب بحار که بخشی از آن درباره احوال ملوک و امرا است _ و یکی از امتیازات بحار همین است که ابوابی دارد که در هیچ یک از کتب حدیثی دیگر نیامده است _ روایت می کند از کتاب صفین از نصر بن مظاهب روایت می کند که ایشان ثقة اند:

«كِتَابُ الصِّقِّينَ، لِنَصْرِ بْنِ مَزَاحِمٍ قَالَ: كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى أُمَرَاءِ الْجُنُودِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَقَّ الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَلَا أَمْرٌ خَصَّ بِهِ وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ دُونَ مَا مِنْ عِبَادِهِ وَعَظْفَاءَ عَلَيْهِمْ...»^۱

کتاب صفین از نصر بن مزاحم آورده است: که امیر مؤمنان به سرلشکران نوشت: از بنده خدا علی امیر مؤمنان اما بعد به راستی حق سرپرست اینست که مقام و امتیازی که دارد او را نسبت به زیردستانش دیگرگونه نسازد و خود را بالا نگیرد؛ بلکه مقامی که خدا قسمت او کرده است، بیشتر بندگان خدا را به او نزدیک کند و مهربانتر با آنان باشد...

«وَكُتِبَ إِلَى أُمَرَاءِ الْخُرَاجِ... فَأَرْحَمُوا تَرْحَمُوا وَلَا تُعَذِّبُوا خَلْقَ اللَّهِ وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَصْبِرُوا لِحَوْلَائِهِمْ فَإِنَّكُمْ خِزَانُ الرَّعِيَّةِ...»^۲

و به خراج گیران نوشت: ... رحم کنید تا رحم شوید، و خلق خدا را شکنجه ندهید و بیش از توانشان بر آنها تکلیف ننهید، و به مردم از طرف خود انصاف دهید، و برای نیازشان شکایا باشید، زیرا شما گنجینه و خزینه دار مردم هستید....

شاهد ما در عبارت «وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ فَوْقَ طَاقَتِهِمْ» است؛ گاهی می شود که اعمال قانون فوق طاقت طرف است؛ قانون برای عامه مردم جعل می شود، اما گاهی موردی پیش می آید که کسی که بناست این قانون در حق او اجرا شود طاقت اجرای قانون ندارد؛ فرض کنید شخصی پول دار بوده و مالیات بدهکار است و اما الان ورشکست شده، اما اعمال همان قانون در حق چنین شخصی فوق طاقت اوست، اینجا جای نرمش است. که در تفسیر آیه کریمه:

«لَا تُحْمَلُونَ مَا لَأُطَاقَتَنَا بِهِ»^۳

آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار.

گفته می شود که منظور همین است یعنی پروردگارا تکلیفی که بر ما لازم داشتی، ممکن است در برخی موارد این تکلیف فوق طاقت ما باشد، در آنجایی که تکلیف از طاقت ما خارج می شود، این بار را از دوش ما بردار.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۲، ص ۳۵۴.

۲. همان؛ ص ۳۵۵.

۳. سورة بقره: ۲۸۶.

۷. مردمی بودن

شرط هفتم از شرایط والی این است که مردمی باشد یعنی از جنس مردم باشد و بین او و بین مردم فاصله وجود نداشته باشد و خود را از مردم بالاتر نبیند که مهم‌ترین نماد این مردمی بودن این است که مردم به او دسترسی داشته باشند و در میان مردم باشد و به تعبیر روایات، «احتجاب از رعیت» نکند. روایات زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله همین نامه حضرت به امراء خراج که خواندیم است که در بخش دیگر آن آمده است:

«لَا تَتَّخِذَنَّ حِجَابًا وَلَا تَحْجُبَنَّ أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ حَتَّى يَنْهِيَهَا إِلَيْكُمْ»^۱

پرده و حجاب بر خود نگیرید و کسی را از نیازش پشت در نگذارید تا آن را به وسیله به شما رسانند.

در این رابطه زیادی وجود دارد؛ در عهد مالک اشتر چند مقطع اشاره به این مطلب دارد از جمله:

«فَلَا تَطُولَنَّ احْتِجَابُكَ عَنْ رِعْيَتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ سُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ وَ
الْاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبُحُ
الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنْ
الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعَرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا
تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعَرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ وَإِنَّمَا
أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا أَمْرُؤُ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَا احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فَعَلَ
كَرِيمٌ تُسَدِّدُهُ أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسُ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَذْلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ
النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَثُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مَطْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ»^۲

پس از این دستورها مبادا خویشان را زیاده از رعیت پنهان کنی، زیرا رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت قسمتی از تنگی (نامهربانی) و کم دانسی و آگاه نبودن به کارها است (چون حکمرانان با نشست و برخاست و سخن گفتن با مردم از احوال مملکت و رعیت آگاه می‌گردند، ولی اگر تنها بنشینند به بسیاری از اسرار و رموز کارها پی نمی‌برند) و رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت اطلاع بر آنچه (احوال و اوضاع مملکت و رعیت) را که از آن پنهان بوده‌اند از ایشان پوشیده می‌سازد، پس (در این صورت گاهی) نزد حکمرانان کار بزرگ خرد و کار خرد بزرگ و نیکوئی زشتی و زشتی نیکوئی و حق و درستی باطل و نادرستی آمیخته گردد و والی و حکمران بشر است که به کارهای مردم که از او پنهان می‌دارند آگاهی ندارد، و حق را هم نشانه‌هایی نیست که با آنها انواع راستی از دروغی شناخته شود و تو به هر حال یکی

۱. همان.

۲. نهج البلاغه: نامه ۵۳.

از آن دو نفر می‌باشی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده‌ای که در این حال، نسبت به حق واجب که باید پردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می‌داری؟ و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صورت نیز مردم چون تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند. با اینکه بسیاری از نیازمندی‌های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

در نامه دیگر از نهج البلاغه چنین آمده است:

«وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتَى وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ وَذَكِّرِ الْعَالِمَ وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ زِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ زُرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدَ عَلَى قَضَائِهَا»^۱

در بامداد و شامگاه در يك مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش‌های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو پرداز. جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره‌ات دربان‌ی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تورانده شود، گر چه در پایان حاجت او بر آورده شود دیگر تو را نستاید